موضوع: بررسی شبهه استبعاد ظلم نسبت به حضرت زهرا (س)

شبهه استبعاد در مورد ظلم و ستم به حضرت زهرا (س)

صحابه و گزاره های تاریخی

موضوع بحث بررسی ظلم و تعدی هایی است که بعد از رسول گرامی اسلام (ص) به حضرت فاطمه زهرا (س) از سوی صحابه پیامبر واقع شده است. در این باره برخی شبهه استبعاد این مساله را مطرح کرده و یکی از جهات آن را سازگار نداشتن آن با مقام و منزلت صحابی پیامبر دانسته اند.

گفته شد چنین نگاهی به صحابه پیامبر که آنها را مبرا از هرگونه عیب و خطایی می داند، نادرست و بر خلاف قرآن و روایات و گزاره های تاریخی است. آیات و روایات در این باره در جلسات گذشته مورد بحث قرار گرفت. اکنون به بررسی این مساله از منظر واقعیت های تاریخی می پردازیم.

1. از جمله مواردی که نشان می دهد اکثریتی از صحابه پیامبر (ص) بر خلاف نظر ایشان عمل کرده اند، جریان فرار از میدان جنگ احد است. قرآن کریم پشت کردن به دشمن و فرار از میدان جنگ را حرام می داند و یادآوری می کند که اگر کسی چنین کند مورد خشم خداوند و عذاب الهی قرار می گیرد: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا لَقيتُمُ الَّذينَ كَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبار (15) وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلى‏ فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصير»:[[1]](#footnote-1) اى اهل ايمان ! هنگامى كه با كافران در حالى كه بر ضد شما لشكركشى مى‏كنند روبرو مى‏شويد ، به آنان پشت نكنيد [و نگريزيد]. و هر كس در آن موقعيت به آنان پشت كند [ و بگريزد ] بسبب خشم خدا دچار سقوط معنوى شود و جايگاهش دوزخ است و دوزخ عاقبت بدى است مگر [ اينكه گريزش براى انتخاب محلى ديگر ] جهت ادامه نبرد بادشمن ، يا پيوستن به گروهى [ تازه نفس از مجاهدان براى حمله به دشمن ] باشد.

قرآن کریم گزارش می کند که مسلمان ها در جنگ احد پا به فرار گذاشتند و جز تعداد کمی کسی باقی نماند: «إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لا تَلْوُونَ عَلى‏ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ في‏ أُخْراكُمْ »[[2]](#footnote-2): [ ياد كنيد ] زمانى كه [ از ميدان جنگ احد ] تا مرز پنهان شدن از ديده‏ها دور مى‏شديد و به هيچ كس توجه نمى‏كرديد ، در صورتى كه پيامبر [ كه اجابت دعوتش واجب است ] شما را از پشت سرتان فرا مى‏خواند.

برخی از اینها که فرار کردند، در مورد برحق بودن راه نیز تردید کردند که اگر ما بر حق هستیم چرا شکست خوردیم در حالی که شکست خوردن به سوء عمل خود آنها و گوش نکردن فرمان پیامبر (ص) بر می گردد: «وَ طائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْ‏ءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ في‏ أَنْفُسِهِمْ ما لا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كانَ لَنا مِنَ الْأَمْرِ شَيْ‏ءٌ ما قُتِلْنا هاهُنا»[[3]](#footnote-3): و گروهى از شما را [ كه بر اثر پشيمانى ، دست از فرار برداشته به سوى پيامبر آمديد ] فرا گرفت ، ولى گروهى فكر حفظ جانشان آنان را [ در آن ميدان پر حادثه ] پريشان خاطر و غمگين كرده بود ، و درباره خدا گمان ناحق و ناروا هم چون گمان‏هاىِ [ زمانِ ] جاهليت مى‏بردند [ كه چون خدا وعده پيروزى داده پس پيروزى بدون هر قيد و شرطى حقّ مسلّم آنان است ! اما وقتى شكست خوردند درباره وعده خدا دچار ترديد شدند و ] گفتند : آيا ما را در اين امر [ پيروزى ] اختيارى هست ؟ بگو : يقيناً اختيار همه امور به دست خداست. [ اين نيست كه چون خدا وعده پيروزى به شما داده بدون قيد و شرط براى شما حاصل شود ، پيروزىِ وعده داده شده ، محصول صبر و تقوا ، و شكست معلول سستى و نافرمانى است ] . آنان در دل‏هايشان چيزى را پنهان مى‏كنند كه براى تو آشكار نمى‏سازند ، مى‏گويند : اگر ما را در اين امر [ پيروزى ] اختيارى بود [ و وعده خدا و پيامبر حقيقت داشت ] در اينجا كشته نمى‏شديم‏.

این آیات نشان می دهد که این صحابه، آن ایمان راسخ را نداشته و در موقع امتحان صحنه را خالی می کردند.

2. نظیر همین واقعه در جنگ حنین هم اتفاق افتاده است. این جنگ با اینکه در سال هشتم هجری واقع شده و تعداد مسلمان ها زیاد و سپاه اسلام عظیم بود با این حال به غیر از ده نفر از سپاه که همه از بنی هاشم بودند و امیرالمومنین (ع) پیش آهنگ آنان بود، همه از میدان گریختند.[[4]](#footnote-4) قرآن کریم درباره این ماجرا می فرماید: «وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرين‏»[[5]](#footnote-5): و روز حنين، آن زمان كه فزونى افرادتان شما را مغرور و شگفت زده كرد ، ولى [ فزونى عدد ] چيزى از خطر را از شما برطرف نكرد ، و زمين با همه وسعت و فراخى‏اش بر شما تنگ شد ، سپس پشت به دشمن از عرصه نبرد گريختيد.

نکته شگفت آور در اینجا سخن عمر بن خطاب در جریان این فرار است ابوقتاده به نقل بخاری می گوید: «انهزم المسلمون و انهزمت معهم، فإذا عمر بن الخطّاب في الناس، فقلت له: ما شأن الناس؟! قال: أمر اللّه!! ثمّ تراجع الناس إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلم»[[6]](#footnote-6) مسلمانان در حال فرار بودند که چشم من به عمر بن خطاب در میان مردم افتاد. گفتم چرا مردم فرار می کنند؟ عمر گفت: این دستور خدا است که اینها فرار می کنند.

حالا اگر این سخن به میان بیاید که برخی دستورات پیامبر (ص) را درباره حرمت حضرت زهرا (س) مراعات نکردند یا در قضیه امامت امیرالمومنین (ع) به دستورات پیامبر (ص) اعتنا نکردند، جای شگفتی ندارد، زیرا این مخالف های شدید در زمان خود پیامبر اکرم (ص) واقع شده است.

3. جریان دیگر مساله صلح حدیبیه است که در سال ششم هجری ما بین پیامبر (ص) و قریش واقع شد. در این سال حضرت تصمیم به انجام عمره گرفتند و تا این زمان مسلمانان موفق به اعمال حج نشده بودند. این حرکت یک نمایش تبلیغی بود که مسائل مختلفی مانند نمایش عظمت مسلمان را به همراه داشت. اگر قریش می خواستند با این کار مخالف کنند خودشان را زیر سوال می بردند و تاثیر سلبی در افکار عمومی برای آنها می گذاشت. لذا این تصمیم، تصمیمی درست و بجا بود. پیامبر (ص) در ماه ذی القعده به تعداد 1800 نفر عازم مکه شدند و فرمودند: هر کس تنها یک شمشیر و شتر قربانی با خودش همراه کند (حمل شمشیر در آن زمان رسم بود و حضرت خواستند تا سلاح دیگری برندارید تا نشان دهد قصد جنگ ندارند). قریش که خبردار شدند تصمیم گرفتند مانع شوند و با گروهی نظامی جلوی آنها را در سرزمین حدیبیه گرفتند. قریش چندین بار پیک فرستادند و حضرت فرمود: ما قصد جنگ نداریم و به قصد زیارت آمده ایم. اما قریش به شدت از آمدن مسلمانان به مکه جلوگیری می کردند. تا اینکه پیامبر (ص) عثمان بن عفان را فرستاد تا هدف آنان را تشریح کند. بازگشت عثمان طول کشید و برخی گفتند قریش او را کشته اند. اینجا بود که پیامبر (ص) با یاران خودش یک پیمان پایداری در زیر درخت بست که آن را بیعت شجره و یا بیعت رضوان گویند: « لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنينَ إِذْ يُبايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ ما في‏ قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثابَهُمْ فَتْحاً قَريبا»[[7]](#footnote-7). جریان مفصل است تا اینکه منجر به پیمانی میان مسلمانان و قریش شد و مسلمان از رفتن به مکه محروم شدند. عده ای از صحابه از جمله عمر بن خطاب با این تصمیم مخالفت کردند. در صحیح بخاری آمده است: «و جاءه عمر بن الخطاب فقال: أ لست نبي الله حقا؟ قال: بلى، قال عمر: ألسنا على الحق وعدونا على الباطل؟ قال: بلى، قال عمر: فلم نعطي الدنية في ديننا إذاً؟ قال رسول الله صلى الله عليه و آله: إني رسول الله و لست أعصيه و هو ناصري، قال عمر: أو لست كنت تحدثنا أنا سنأتي البيت فنطوف به؟ قال: بلى، أ فأخبرتك أنا نأتيه العام؟ قال عمر: لا، قال: فإنك آتيه و مطوف به.

ثمّ أتى عمر بن الخطاب إلى أبي بكر فقال: يا أبا بكر أ ليس هذا نبي الله حقا؟ قال: بلى. ثمّ سأله عمر نفس الاسئلة التي سألها رسول الله، و أجابه أبو بكر بنفس الاجوبة قائلا له: أيها الرجل إنه لرسول الله و ليس يعصي ربه و هو ناصره فاستمسك بغرزه، و لما فرغ رسول الله من كتاب الصلح قال لأصحابه: قوموا فانحروا ثمّ أحلقوا، فوالله ما قام منهم رجل حتى قال ذلك ثلاث مرات، فلما لم يمتثل لأمره منهم أحد دخل خباءه ثمّ خرج فلم يكلم أحدا منهم بشي‏ء حتى نحر بدنة بيده، و دعا حالقه فحلق رأسه، فلما رأى أصحابه ذلك قاموا فنحروا و جعل بعضهم يحلق بعضا، حتى كاد بعضهم يقتل بعضا»[[8]](#footnote-8): عمر پیش نبی اکرم (ص) آمد و گفت: آیا تو بر حق نیستی؟ حضرت فرمود: آری. گفت: آیا ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیست؟ فرمود: آری. گفت: پس چرا ما تن به ذلت می دهیم؟ پیامبر (ص) فرمود: من رسول خدا هستم و معصیت خدا را نمی کنم و خداوند هم ما را یاری می کند. عمر گفت: آیا شما به ما نگفتید که می آییم و خانه کعبه را طواف می کنیم؟ حضرت فرمود: آری، اما آیا گفتم همین امسال این کار را می کنیم؟ گفت: نه. حضرت فرمود: در سال بعد طواف خواهیم کرد. باز عمر قانع نشده و پیش ابوبکر رفتم و گفت: آیا او پیامبر خدا نیست. گفت: بله. همان سخنانی که به پیامبر گفته بود به ابوبکر هم گفت. گوی از سخنان پیامبر (ص) قانع نشده بود. ابوبکر گفت: ای مرد، او رسول خدا است و معصیت خدا را نمی کند و خداوند ناصر اوست. پس آنچه را او می گوید تبعیت کنید.

وقتی که عهدنامه صلح نوشته شد، پیامبر (ص) به اصحاب خود فرمود: بلند شوید و نحر کنید و از احرام بیرون بیایید. راوی می گوید کسی از آنها بلند نشد. حضرت سه بار این مطلب را تکرار کرد اما آنها اجابت نکردند.

مقتضای ایمان این است که وقتی خدای متعال و پیامبر (ص) تصمیمی بگیرند، بقیه باید در مقابل امر الهی تسلیم باشند. قرآن می فرماید: « وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبينا»[[9]](#footnote-9).

4. ماجرای دستور پیامبر اکرم (ص) در لحظات آخر عمر بود که فرمودند: قلم و دوات برای من بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که گمراه نشوید. این جریان را صحیح بخاری چنین نقل کرده است: «من حديث ابن عباس رضي اللّه عنهما أنه قال: لما حضر النبي صلّى اللّه عليه و سلّم قال و في البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب رضي اللّه عنهم- فقال: «هلمّ أكتب لكم كتبا لن تضلوا بعده» فقال عمر: إن النبي صلّى اللّه عليه و سلّم غلبه الوجع، و عندكم القرآن فحسبنا اللّه، و اختلف أهل البيت و اختصموا فمنهم من يقول: قربوا يكتب لكم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم كتابا لن تضلوا بعده و منهم من يقول كما قال عمر، فلما كثر اللغط و الاختلاف عند النبي صلّى اللّه عليه و سلّم قال: «قوموا عني». فكان ابن عباس يقول: إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم و بين أن يكتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم و لغطهم»[[10]](#footnote-10): ابن عباس می گوید: وقتی هنگام رحلت پیامبر (ص) رسید در خانه ایشان مردانی از جمله عمر بن خطاب بود. پیامبر (ص) فرمود: برایم کتابی بیاورید تا دستور دهم چیزی نوشته شود تا بعد از من گمراه نشوید. عمر گفت: تب بر پیامبر (ص) غلبه کرده است و نزد شما قرآن است و آن کافی است. کسانی که در آنجا بودند اختلاف کردند و عده ای گفتند برای پیامبر (ص) کاغذ و قلم بیاورید و عده ای گفتند سخن عمر درست است. وقتی این جر و بحث ها زیاد شد، پیامبر (ص) فرمود: از پیش من بروید. ابن عباس می گوید: فاجعه بزرگ همین بود که مانع شدند پیامبر اکرم (ص) این مطلب را بنویسند.

آیا با این پیامبری که تصریح شده است «ما ینطق عن الهوی. ان هو الا وحی یوحی» و مورد تایید و عنایت الهی است، اینگونه با او برخورد شود؟!

5. ماجرای جیش سپاه اسامه که در صحیح بخاری[[11]](#footnote-11)نیز آمده است. باز عده ای از دستور پیامبر (ص) مخالفت کردند در حالی که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «جهّزوا جيش أسامة، لعن اللّه من تخلّف عن». بخاری می گوید رسول خدا (ص) سپاهی را برانگیخت به فرماندهی اسامه، اما مردم فرماندهی او را زیر سوال بردند. (حال همین پیامبر (ص) امیرالمومنین (ع) را به عنوان جانشین خودشان انتخاب کرد و همین مردم تسلیم نشده و مخالفت کردند). بعد فرمود اگر با اسامه مخالف کنید قبل از این با فرماندهی پدرش زید مخالف کردید.

این شواهد و نمونه ها، یک فرد منصف را به این نتیجه می رساند که همین که اگر کسی جز صحابه پیامبر (ص) باشد هر چند از مشاهیر آن باشد، او را نباید مبرا از هر نقدی دانست. با توجه به آنچه بیان شد جریان کارهای که صحابه نسبت به حضرت زهرا (س) روا داشتند هیچ استبعادی ندارد.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. سوره انفال، آیه 15 و 16 [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره آل عمران، آیه 153 [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره آل عمران، آیه 154 [↑](#footnote-ref-3)
4. تاریخ یعقوبی، ج1، ص 381 [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره توبه، آیه 25 [↑](#footnote-ref-5)
6. صحیح بخاری، ج3، ص 67، کتاب المغازی [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره فتح، آیه 18 [↑](#footnote-ref-7)
8. صحیح بخاری، ج2، ص 122، کتاب الشروط [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره احزاب، آیه 36 [↑](#footnote-ref-9)
10. صحبح بخاری، ج4، ص 271، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه [↑](#footnote-ref-10)
11. صحیح بخاری، ج3، ص 96، کتاب المغازی [↑](#footnote-ref-11)